

فصل دوم:

بازتاب‌های انتشار بیانیه

□ دو رویکرد در آغاز

انتشار بیانیهٔ اعلام مواضع، در داخل و خارج کشور، واکنش‌های متفاوتی برانگیخت. برخی از افرادی که - فی‌الجمله - در جریان مسائل بودند، با انتشار بیانیه، خونسرد برخورد کردند؛ چرا که به مطلب تازه‌ای برنخورده بودند. جریان چپ مارکسیست در ایران «و عمدتاً چریک‌های فدایی» استقبال محتاطانه‌ای از این مسئله کردند. «پیش از هر گروه و دسته‌ای، برخی از کادرها و سمپات‌های خود سازمان، واکنش‌هایی از خود نشان دادند. ساده‌اندیشانی که با امید به دریافت اسلام راستین و هواداری از آن، به سازمان پیوسته بودند، از نظر روحی سخت آسیب دیدند، برخی به نومیدی و سرخوردگی کشیده شده از سازمان و اصولاً از مبارزه کناره‌گیری کردند. برخی به پرخاشگری و به اصطلاح «انتقاد» از سازمان بسنده کردند. برخی از روی ترس و بیم از «قداره‌بندان» و هفت تیرکشان سازمان، ناگزیر به پذیرش ایدئولوژی سازمان شدند. و روی هم رفته نوعی سردرگمی، حیرت و شگفتی در سازمان پدید آمد.»^۱ پس از پیروزی انقلاب، سازمان با نگرش تحلیل طبقاتی متأثر از مارکسیسم دربارهٔ آثار اعلام تغییر ایدئولوژی جمع‌بندی زیر را ارائه کرد:

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۳۳.

۱- یأس و بدبینی گسترده‌ای، تمامی نیروها و اقشار حامی این سازمان را از روشنفکر و کارگر و پیشه‌ور گرفته، تا روحانی و دانشجو و محصل فراگرفت و به امید و اعتماد خلق که مهم‌ترین سرمایه‌های انقلابی است ضربه‌ای بسیار جدی وارد شد.

۲- سازمانی که در رأس جنبش انقلابی مسلحانه بود موقتاً از هستی بالفعل تشکیلاتی خود ساقط شد و به این ترتیب پای اصلی مبارزه مسلحانه فلج گردید.

۳- به دنبال این فلج، موضع‌گیری‌های ضدمنشی [مسلحانه] چه در شاخه مذهبی و چه در بخش مارکسیستی جنبش به صورت گرایش‌های ارتجاعی و اپورتونیستی تقویت شد...

۴- وحدت عام جمیع نیروهای خلقی با جهت‌گیری‌های مختلف ایدئولوژیک و وحدت خاص نیروهای حامی مشی مسلحانه (چه مسلمان و چه مارکسیست) علیه دشمن واحد... به نحو بسیار خطرناکی به تضاد گرایید و قدرت مانور دشمن [= رژیم شاه] را به نحو بسیار چشم‌گیر بر روی این تضادها افزایش داد...

۵- رادیکالیسم انقلابی که مجاهدین تا سرحد امکانات ذهنی و عینی موجود، در زیر چتر رهبری سیاسی - ایدئولوژیک خود به اقشار مختلف مردم و علی‌الخصوص اقشار طبقه متوسط هدیه می‌دادند، تا حدود بسیار زیادی خنثی گردید... جریان ارتجاعی راست نیز با انبوهی حملات و داعیه‌ها و ردیه‌ها مجاهدین را به طور مضاعف زیر فشار قرار داد. اکنون مجاهدگرایی دیروز، که در هر خانه‌ای پراج بود تا حدود زیادی آواره کوی و برزن گشت...
۶- انبوهی از اطلاعات و امکانات مختلف عضوگیری، تاکتیکی، تکنیکی، مالی، تدارکاتی و... که شرح آنها هنوز هم تماماً امکان ندارد، به دنبال تلاشی سازمان از بین رفت و یا به دست دشمن افتاد...^۱

سازمان که پس از انقلاب مایل و قادر به مرزبندی حقیقی اعتقادی با جریان ارتداد ایدئولوژیک نبود و به شدت می‌کوشید از سابقه ایدئولوژیک سازمان دفاع کند، در مورد پاسخ‌هایی که به انتشار «بیانیه» داده شد، چنین اعلام موضع نمود:

... به دنبال انتشار بیانیه، بسیاری که در میان‌شان هواخواهان و طرفداران گذشته یا حال مجاهدین کم نبودند، به پاسخ‌گویی بیانیه شتافتند. پاسخ‌هایی که اغلب به خاطر ضعف دید یا کمبود ادراکات خالصانه توحیدی از ایدئولوژی اسلام [= دیدگاه ایدئولوژیک سازمان تا قبل از بیانیه]، نارسا و گاه حتی مؤید نظرگاه ماده‌گرایانه «التقاطی» نامیدن مجاهدین و اسلام انقلابی اصیل است. به این معنی که آنها از موضعی «راست‌گرا» و با تمایلات طبقاتی و غیرتوحیدی، به تحلیل

۱. تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۱۵ - ۲۱.

مجاهدین و نقد بیانیه اپورتونیستی [= فرصت طلبانه] پرداختند و فی الواقع به رغم همه سرزنش‌ها و جواب‌های تند و تیز بر علیه فرصت طلبان، سرانجام به طور نظری و تئوریک، نقض غرض کرده و اساساً موضع ماده گرایانه را علیه اسلام و مجاهدین تأیید کرده‌اند. آنها در حقیقت فرصت طلبان را که با التقاطی خواندن مجاهدین، حرکت انحرافی خود را «طبیعی» و موجه جلوه می‌دهند، غسل تعمید داده‌اند.^۱

محسن نجات حسینی از اعضای اولیه سازمان که در آن زمان خارج از کشور به سر می‌برد درباره آثار اعلام تغییر ایدئولوژی در بین وابستگان سازمان در خارج می‌نویسد:

... همه درگیر بحث‌های ایدئولوژیک شدند. اینجا و آنجا مقاومت‌هایی رخ می‌داد. برخی بدون اینکه با تغییر ایدئولوژی مخالفتی داشته باشند با شیوه غیردمکراتیک آن مخالف بودند. در مجموع می‌توان گفت که انگیزه گرایش به مارکسیسم به مراتب بیشتر از مقاومت در برابر آن بود و این ناشی از زمینه‌ای بود که در بخش قابل توجهی از اعضای سازمان مجاهدین وجود داشت. برای بررسی این گرایش موجود و در عین حال ناآشکار، باید به ماهیت و هدف سازمان مجاهدین اولیه پی برد. نگرشی بر شرایط عضوگیری و نیز فرهنگ آموزشی سازمان، گویای پاسخ به این سؤال است که چگونه از بطن یک سازمان ظاهراً مذهبی، مارکسیسم متولد می‌شود.^۲

نجات حسینی که خود تحت آموزش‌های اولیه سازمان قرار گرفته و کاملاً با منابع و متون تشکیلاتی و فرهنگ سازمانی قبل از تغییر ایدئولوژی از نزدیک آشنایی داشت و در سال ۱۳۵۵ در خارج کشور از سازمان کناره گرفت، در مورد زمینه‌های مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴ چنین نوشته است:

با یک نگاه کوتاه به فرهنگ آموزشی و پرمحتوای سازمان، مجموعه‌ای از دو دیدگاه متضاد یعنی ماتریالیسم و مذهب در آن به چشم می‌خورد. این فرهنگ مختلط نه ماتریالیستی بود و نه مذهبی. در آموزش ناهمگن سازمان، هرکجا که مذهب از پاسخ منطقی به سؤال عاجز بود،^۳ با توسل به ماتریالیسم علمی جواب داده می‌شد و هر وقت که مسئله‌ای احساسی و عاطفی مطرح بود که در قالب ماتریالیسم مجرد نمی‌گنجید، با توجیه مذهبی و وظیفه شرعی پاسخ می‌گرفت.

۱. همان: صص ۲۷-۲۸.

۲. نجات حسینی، برفراز خلیج فارس: ص ۴۱۵.

۳. بدیهی است که «عجز مذهب از پاسخ منطقی به سؤال» با توجه به محدودیت علمی و شناخت ناقص دین در آموزش‌های سازمان، مصداق می‌یافت و در واقع «آن مذهبی» که در سازمان آموزش داده می‌شد قادر به پاسخگویی به سؤالات آنان نبود.

این دوگانگی در آموزش، خواست یک فرد و یا تصمیم خودسرانه یک سازمان نبود. بافت اجتماعی و سرشت عناصری که به تشکیلات پیوسته بودند، چنین اختلاطی را ایجاد می‌کرد... [در سازمان] دو طیف مشخص می‌بینیم؛ عناصری که صرفاً براساس اعتقادات مذهبی به مبارزه روی آورده بودند که آنها را طیف مذهبی می‌نامیم و عناصری نیز به خاطر مبارزه با رژیم شاه، بدون انگیزه مذهبی، به سازمان پیوسته بودند، ضمن اینکه با مذهب نیز مخالفتی نداشتند. این دو طیف روشنفکر مبارز، هرکدام به دلیلی در ایجاد التقاط سهیم بودند.

طیف مذهبی ضمن اعتقاد خویش به مذهب، در این باور بود که بدون دانش انقلابی روز و درس از مبارزات مردمی عصر جدید نمی‌توان به خواست مبارزاتی جامعه ایران تحقق بخشید. از این رو آموختن علم مبارزه را که بر پایه ماتریالیسم استوار بود، ضروری می‌شمرد و از آنجا که نمی‌توانست اعتقادات خود را فدای این ضرورت کند به التقاط تن می‌داد. یعنی هر دو خط‌مشی را هم زمان قبول می‌کرد. بخش غیرمذهبی سازمان نیز با توجه به بافت اجتماعی جامعه ایران و نقش مذهب در آن، نه تنها با گرایش مذهبی در سازمان مخالف نبود بلکه آن را لازمه ترویج مبارزه در جامعه می‌دانست و برای پیشبرد هدف‌های مبارزاتی به التقاط رضایت می‌داد... چگونه ممکن بود که انسانی، مذهبی بیندیشد و اصول کار مبارزاتش را بر ایدئولوژی ضد مذهب استوار کند. و چگونه ممکن بود که انسانی غیرمذهبی بیندیشد و با گروهی مذهبی همراه و همفکر باشد.^۱

در خارج از کشور، هم انتشار «بیانیه» با سرعت بیشتری صورت گرفت و هم تأثیر متفاوتی ایجاد کرد. در میان نیروهای مسلمان خارج از کشور، بخصوص هواداران سابق سازمان، با طرح موضع تغییر ایدئولوژی ابتدا نوعی سردرگمی بروز کرد و بالاخره جهت جدی و موضع‌گیرانه پیدا نمود. در اینجا هر دو موضع منفعل و فعال نیروهای مسلمان هوادار سازمان در خارج از کشور را مرور می‌کنیم.

○ رویکرد اولیه: هشدار و تردید (انفعال)

نشریه «پیام مجاهد» که توسط نهضت آزادی خارج از کشور در آمریکا منتشر می‌شد طی مقاله‌ای در شمارهٔ مهرماه ۱۳۵۴ با عنوان: «باز هم: مارکسیست اسلامی چرا؟» قبل از انتشار بیانیه سازمان و در واکنش به اخبار منتشره از اعترافات و اظهارات اعضای دستگیر شدهٔ سازمان و تبلیغات رسمی رژیم در

۱. نجات حسینی، همان: صص ۴۲۱ - ۴۲۲.

سوءاستفاده از آنها، اصل موضوع را اساساً انکار نمود و ضمن شرحی از مبارزات علیه رژیم شاه جریان تغییر مواضع ایدئولوژیک را ناباورانه تحلیل کرد. در بخشی از آن مقاله آمده است:

... خود رژیم بهتر از هر کس می‌داند که اتهام مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین مسلمان وصله ناجوری است که با هزار من سریشم هم نخواهد چسبید، و مردم ما آن را نخواهند پذیرفت. حتی اگر -چنانچه- مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین، نه به صورت اتهامی از جانب رژیم بلکه به صورت ادعایی از جانب افراد دیگری هم مطرح گردد، باز مورد قبول واقع نخواهد شد. اگر باشند کسانی که با ذهنی گری و یا به خاطر علایق خاص ایدئولوژیکی خودشان، نه بر اساس مصالح جنبش و با پیشداوری بخواهند چنین ادعا کنند، چه کسی آن را خواهد پذیرفت؟... چه کسی می‌تواند بیاید سازمانی را که این شهیدان عالیقدر با خون خود رشد و نمو و استحکام و انسجام آن را آبیاری کردند، بگوید مارکسیست است یا مارکسیست شده است؟ مگر مردم می‌پذیرند که افرادی بیایند و ادعا کنند که مسلمان هستند و یا بودند... اما بعداً تغییر ماهیت دادند و حالا مارکسیست شده‌اند؟ و می‌خواهند هویت اعتقادی سازمان را عوض کنند! اگر چنان کسانی باشند، در نظر مردم، عوام‌فریبانی خواهند بود که با عواطف و احساسات مردم بازی می‌کنند. مردم به خوبی می‌دانند اسلام چیست و مارکسیسم کدام است. این مردم نیستند که اینها را مخلوط می‌کنند، این رژیم شاه است که می‌خواهد این دو را با هم التقاط دهد. و لذا «مارکسیست اسلامی» را ابداع کرده است تا بتواند با آن، هم مارکسیست‌ها و هم مسلمان‌ها را بکوبد.

رژیم که از جهت هویت عقیدتی مجاهدین اصیل در بن‌بست قرار گرفته بود، با برچسب «مارکسیسم اسلامی» در واقع می‌خواهد بگوید که این افراد اگرچه از خدا و قرآن صحبت می‌کنند اما در واقع مارکسیست هستند! اما چون تا به حال نتوانسته است کوچک‌ترین سندی و مدرکی از اسناد خود مجاهدین ارائه دهد تا مارکسیست بودن آنها را ثابت کند، لذا اصطلاح «مارکسیسم اسلامی» را ابداع کرده است، در غیر این صورت می‌توانست برای اثبات مارکسیست بودن آنها، از اسناد خود مجاهدین استفاده تبلیغاتی کرده و در صفوف مبارزین ایجاد اختلاف نموده و مجاهدین را ایزوله ساخته و آنها را از توده‌های پشتیبانش جدا سازد... ملت ما، در عین حال که تفاوت میان جهان‌بینی اسلامی و مارکسیسم را می‌داند، اما به مارکسیست‌های انقلابی و اصیل و صادق همان اندازه احترام می‌گذارد که به مسلمانان مجاهد و صادق و متعهد، به شرطی که کسانی نباشند که دچار بدترین نوع ایده‌آلیسم و اوهام روشنفکرانه شده باشند و خیال کنند که چون ایدئولوژی انقلابی اسلامی از تحرک بیشتری برخوردار است، پس می‌توان موقتاً پوشش اسلامی را بر تن کرد تا کار توسعه یابد و جا بیفتد و سپس تغییر

پوشش داد. یا خیال کنند با بودن چند نفر مارکسیست در یک سازمان، می توان هویت آن سازمان را تغییر داد...

صداقت انقلابی جزء لاینفک هر حرکت انقلابی است. مارکسیست‌های راستین و انقلابی احتیاجی نمی بینند که در سازمان‌های انقلابی اسلامی - نظیر مجاهدین - بروند و فعالیت کنند؛ چه آنها می توانند با پیوستن به سازمان‌های انقلابی مارکسیستی، از آن جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق، متشکل شده و به امر انقلاب ایران کمک کنند. این گونه مارکسیست‌ها لزومی نمی بینند که بیایند و بروند در سازمان‌های اسلامی رخنه کنند و سپس ماهیت عقیدتی آنها را تغییر بدهند...

ممکن است در شرایط خفقان شدید، و به علت ساختمان درونی یک سازمان سیاسی - نظامی، مسئولین تبلیغاتی سازمان اینجا یا آنجا اشتباهاتی بنمایند، یا حتی بخشی از رهبری سازمان منحرف شود؛ اما این به معنای تغییر بنیادی و کلی همه سازمان و همه اعضای آن نمی باشد.

... دشمن خواهد کوشید تا اگر از بیرون نتوانسته است سازمان انقلابی را متلاشی سازد، به درون آن رخنه نموده و آن را از درون به شقاق و نفاق و کشتار یکدیگر مبتلا سازد. ما خود ناظر این جریانات و وقایع تأسف آور در آمریکای لاتین و آفریقای ما هستیم. تنها با هشیاری، با احساس مسئولیت و تعهد عمیق انقلابی است که می توان از این انحرافات و خطرات جلوگیری کرد.^۱

این سرمقاله که در واقع و به گونه یک بیانیه اعلام موضع نهضت آزادی خارج کشور محسوب می شد،

با تجلیل از مبارزات مارکسیست‌های به تعبیر خود، «صادق» اعلام می داشت:

بدون شک جهان بینی [و] ایدئولوژی اسلامی ما از مارکسیسم جداست و این احترام به معنای قبول عقاید و افکار مارکسیستی نیست. ... در شرایط کنونی و چه در شرایط آتی، هرگونه کوششی برای تخطئه ایدئولوژی انقلابی اسلامی محکوم است. کسانی که در شرایط سخت کنونی مبارزه به بیماری الگوسازی و اسطوره پرستی مبتلا شده‌اند و نمی توانند واقعیت‌های عینی را ببینند و درک کنند و اصرار دارند تا اسلام راستین را «ایدئولوژی خرده بورژوازی» جامعه ما معرفی کنند - که گویا مبارزه‌اش «جنبه علمی» ندارد و تنها «بر اساس غریزه طبقاتی» اش می باشد و «خود به خودی» است و یا «رنگ عاطفی» دارد... سخت در اشتباهند... ما مطمئن هستیم که عناصر انقلابی - بخصوص مجاهدین مسلمان و راستین - با واقع بینی و تحرک انقلابی خود، موانع را از پیش پا برداشته بار دیگر جنبش [= سازمان مجاهدین خلق] را از این مرحله سخت بحرانی به سوی تشکل و انسجام هر چه بیشتر سوق خواهند داد.

مواضع و دیدگاه‌های نهضت آزادی خارج کشور دربارهٔ سازمان از آن رو اهمیت ویژه‌ای داشت که ناشر اصلی آثار و اعلامیه‌های سازمان و تشکل حامی آن در بین نیروهای مسلمان خارج محسوب می‌شد و بخش عمدهٔ هواداران و مرتبطان سازمان در آمریکا و اروپا در این جمع و یا حول و حوش آن قرار داشتند.

انتشار مقاله مزبور که نشانگر اطلاع دقیق از مسائل داخل سازمان و روند تغییر ایدئولوژی بود، از آنجا که به ترورهای داخلی و ماهیت جریان مزبور اشاره و استنادی نداشت، نوعی پیام و آخرین تلاش در آخرین فرصت‌های موجود برای جلوگیری از اعلام تغییر ایدئولوژی و یا به تأخیرانداختن آن نیز، تعبیر شده است. این نوع موضع‌گیری که متناسب با واقعیات درون سازمان و اعترافات علنی و منتشرهٔ برخی از افراد دستگیر شده نبود، و رویکرد غیرفعال و محافظه‌کارانهٔ آن کاملاً آشکار بود، در آن زمان برای نیروهای مسلمان، سؤالاتی را برانگیخت.

○ رویکرد دوم: دفاع و تهاجم

دو ماه بعد، در شمارهٔ آذر ماه ۵۴ نشریه پیام مجاهد، در شرایطی که با انتشار «بیانیه» جریانات روشن‌تر شده و دیگر امکان اتخاذ موضع غیرقاطع وجود نداشت، مقاله یا شبه بیانیه دیگری عرضه شد که عنوان آن «دربارهٔ خیانت و انحراف» بود. رویکرد دوم، در دیدگاه بسیاری از مبارزان و فعالان سیاسی داخل و خارج «فعال» قلمداد شد؛ اما موضوع، عمدتاً در افشا و محکومیت چند تن عامل ماجرا خلاصه شده بود و سرشت ایدئولوژیک و هویت سازمان تبرئه گردید. به تعبیر سیدحمید روحانی: «پیام مجاهد در پی پخش «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان» در سرمقاله‌ای «چند تن به ظاهر کمونیست را که داخل سازمان رخنه کرده و سازمان را به بن‌بست کشانیده‌اند!!» مورد تاخت و تاز قرار داد... و می‌خواست به ملت ایران بیاوراند که این ایدئولوژی التقاطی نبوده که مایه کژراهگی و بیراهه‌پویی و به بن‌بست کشیدن سازمان گردیده است.»^۱

در این سرمقاله چنین آمده بود:

در چند ماه گذشته، اطلاعیه‌هایی به نام و امضای «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر شده است که محتوای آنها از یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیان‌های اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان و استراتژی سیاسی - نظامی آن، و از خیانت عظیمی به جنبش انقلابی ایران و خصوصاً جنبش انقلابی اسلامی حکایت می‌کند. انتشار این بیانیه، که خود [از] اسناد آشکار این خیانت‌ها و انحرافات است، موج وسیعی از تنفر و انزجار را نسبت به عاملین آن در میان همهٔ اقشار و گروه‌ها و سازمان‌های مبارز و انقلابی به وجود آورده است. همهٔ علاقه‌مندان به جنبش انقلابی، همهٔ مبارزین اصیل، همهٔ سازمان‌های مترقی و انقلابی - اعم از اسلامی و یا غیراسلامی - ضمن بیان احساس نگرانی عمیق خود نسبت به تأثیرات منفی این انحراف و خیانت، اعمال چند تن منافق و خائن و - احتمالاً - مرتد را محکوم کرده‌اند...

نهیضت آزادی ایران از مدت‌ها قبل از انتشار این اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها، به موجب اسناد و مدارکی که در اختیار داشت، از تمایلات انحرافی این گروه مطلع بود و می‌دانست که آنها چه خیانت عظیمی را در درون سازمان مجاهدین مرتکب شده‌اند. اما نهیضت به دو دلیل، انتشار اخبار فوق را در آن هنگام به صلاح جنبش انقلابی ایران تشخیص نداد. دلیل اول آگاهی به این امر بود که عناصر صادق جنبش انقلابی، گروه‌ها و دستجات سیاسی یا انقلابی متعددی، دست به

۱. روحانی، نهیضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۴۱.

فعالیت‌هایی زده بودند و امیدوار بودند که حداقل با جلوگیری از انتشار و وسیع این اخبار، تا حل و دفع این انحراف، مانع ضربه شدید و در نتیجه لطمه عظیم به جنبش انقلابی ایران بشوند. دلیل دوم عقب‌نشینی ظاهری این منحرفین از مواضع انحرافی جدید، در برابر اولین موج اعتراض و انتقاد مردم، به خصوص بعد از پخش اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲ که با آرم تعویض شده جدید در داخل ایران منتشر گردید و با عکس‌العمل شدیدی از طرف مبارزین روبه‌رو شد، [بود]: گروه منحرفین - علی‌الظاهر - پذیرفتند که اعلام مواضع را به تعویق بیندازند. خط‌مشی نهضت آزادی ایران در برابر این انحراف، محکوم ساختن قاطعانه آن و طرد منحرفین بوده است که بنا به ملاحظات بالا، ابتدا و در مرحله اول سکوت موقتی و عدم انتشار نشریات آنها را در پیش گرفت و لذا نشریات جدیدی را که به نام «مجاهدین» منتشر می‌شد، تکثیر و توزیع ننمود. نهضت آزادی، که انتشار اخبار مبارزات انقلابی درون کشور و به خصوص سازمان مجاهدین خلق را - هم به لحاظ پیوستگی مبانی ایدئولوژیک و هم به لحاظ استراتژی جهاد مسلحانه - وظیفه عمده و اصلی و همیشگی انسانی، عقیدتی و میهنی خود می‌دانست و متناسباً عمل کرده است، با عدم انتشار اطلاعیه‌های شماره ۲۲ و ۲۳ و عدم توزیع سایر نشریاتشان از قبیل «مجاهد» شماره ۵، «امپریالیسم ایران»، نشریه خبری شماره ۱۷ و ضمیمه آن...، عدم شناسایی خود را از گروه منافقین و خائنینشان، نشان داد و علاوه بر آن، در سرمقاله شماره ۳۵ تحت عنوان «باز هم مارکسیست اسلامی، چرا؟»، مواضع انحرافی و خطرات عظیم آن را بیان کرد.

هم‌زمان با انتشار این شماره از «پیام مجاهد»، منحرفین با انتشار «مجاهد» شماره ۵ مواضع جدید خود را آشکارا - اما نه مستقیم - اعلام کردند. (خرداد ۵۴) و سپس (مهر ماه ۵۴) در جزوه‌ای به نام «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» مارکسیست - لنینیست بودن خود را صریحاً اعلام نمودند... انتشار بیانیه و افشای عملیات خائنانه کشتار مجاهدین اصیل - نه به دست پلیس شاه بلکه به دست عناصری منحرف، خائن، منافق و بعضاً مرتد - چنان موجی از تنفر و انزجار در مراکز مبارزات مردم درون کشور برانگیخت که منحرفین را سخت به وحشت انداخته و آنها را کاملاً ایزوله ساخته است.

در دانشگاه تهران، و بخصوص دانشگاه صنعتی تهران (عاری از مهر) [= آریامهر] انتشار بیانیه [در] ۵۴/۹/۲ با عکس‌العمل شدیدی از طرف دانشجویان روبه‌رو شد. به طوری که منحرفین بیانیه‌ها را جمع کرده و با حذف قسمت‌هایی از آن مجدداً توزیع کردند. اما خشم بر حق دانشجویان تنها از آن نبود که چرا در این بیانیه، با کمال وقاحت، جهان‌بینی انقلابی توحید [ی] به تمسخر گرفته شده است تا با حذف آن آرام‌گیرند، خشم آنها از کل عمل خیانت‌آمیز و انحرافی

گروه معدود است.

ناشرین بیانیه مجدداً مطالب دیگری را نیز حذف کردند؛ به طوری که آخرین نمونه‌ای از بیانیه که در دانشگاه منتشر شد، حجم آن از ۲۴۷ صفحه به حدود ۸۰ صفحه تقلیل پیدا کرده بود. جزوه به اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا»، که توسط این افراد در دانشگاه منتشر شده بود، به دست دانشجویان پاره پاره شد. در تظاهرات ۷ و ۱۶ آذر، دانشجویان شعارهای تندی علیه انحراف رهبری سازمان دادند که مضمون آنها این بود که: «ما کسانی را که نام سازمان مجاهدین را غصب کرده‌اند، نمی‌پذیریم؛ مجاهدین همان‌هایی هستند که به راه مؤسسين سازمان وفادارند». ... بررسی اسناد منتشر شده از طرف منافقین و منحرفین، در بیانیه به اصطلاح اعلام مواضع کاملاً نشان می‌دهد که چند نفری مارکسیست با تظاهر به پذیرش ایدئولوژی انقلابی اسلامی با سوءاستفاده از صداقت انقلابی مجاهدین اصیل به درون سازمان مجاهدین خلق راه یافته‌اند و سپس به تدریج و موذیان در دو جهت مشخص حساب شده حرکت کرده‌اند. اول در جهت پیاده کردن تدریجی عقاید مارکسیستی خود در درون سازمان، و دوم در جهت کنترل مواضع قدرت و ایجاد سلطه در درون سازمان (هژمونی) ... اگرچه ناشرین بیانیه مزبور در یک یا چند جای این بیانیه ادعا کرده و خواسته‌اند با زیرکی زیر نقاب تکامل ایدئولوژیک سازمان، چهره انحرافی و منافق خود را پنهان سازند... این حرکت انحرافی از همان آغاز برای خود هدف مشخصی را تعیین کرده است و آن در هم کوبیدن بنیادهای ایدئولوژیکی اسلامی سازمان و جایگزین ساختن عقاید مارکسیستی به جای آن بوده است... بررسی محتوای ایدئولوژیک نشریات سازمان... نشان می‌دهند که کلیه نشریات سازمان تا آن تاریخ [=آبان ۵۳] از یک محتوای همگون اصیل متناسب با ایدئولوژی انقلابی اسلامی برخوردار می‌باشد. تنها از آبان ۵۳ به بعد یعنی همان تاریخی که در سازمان کودتا کرده‌اند، تغییرات ایدئولوژیک کاملاً محسوس و مشخص شروع می‌گردد...

... این خیانت نیز قادر نخواهد بود جنبش ما را از مسیر اصلی خود، از ادامه استراتژی جهاد مسلحانه، باز دارد. خائنین و منحرفین همچون اعقاب خود رسوا خواهند شد و چند نفری مرتد فریب خورده نیز یا به راه خلق باز خواهند گشت یا همراه منحرفین رسوا و نابود خواهند شد. ... سایر سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیست - لنینیستی، خواه آنها که به مشی چریکی معتقدند و خواه آنها که معتقد نیستند، وظیفه دارند موضع خودشان را نسبت به این خیانت عظیمی که، در تحت پوشش مارکسیسم، نسبت به اصیل‌ترین جنبش انقلابی بر بنیان ایدئولوژی انقلابی اسلامی مرتکب شده‌اند روشن کرده و آن را اعلام دارند.

... چون منافقین انحراف و خیانت خود را زیر پوشش کمونیسم و عشق و علاقه به مارکسیسم

انجام داده‌اند، لاجرم این تنفر و انزجار به سوی کسانی که حتی صادقانه مارکسیست هستند و صادقانه برای انقلاب ایران مبارزه می‌کنند، متوجه خواهد شد. این را به خوبی و سادگی می‌توان حس کرد و دید و هم‌اکنون علایم و شواهد ظهور چنین عکس‌العملی به خوبی مشهود است...^۱

به نوشته کتاب «نهضت امام خمینی»:

بیشتر گروه‌های برون مرزی به ظاهر مذهبی در نوشته‌های خود پیرامون تغییر ایدئولوژی سازمان، روی این [تحلیل] دروغ تکیه می‌کردند که مایه این تغییر و دگرگونی، رخنه برخی از مارکسیست‌ها به درون سازمان بوده است. «سازمان دانشجویان مسلمان» در آمریکا در موضع‌گیری خود پیرامون دگرگونی ایدئولوژی در سازمان آورده است: «... رفقای فرصت طلب ما که خصلتاً قادر به برخورد صادقانه نیستند، اعلام کردند که... آنها همه مسلمانان درون سازمان بودند که مارکسیست شدند، نه مارکسیست‌هایی که وارد سازمان شده باشند... این فرض غلط است.» دیگر گروه‌های مذهبی برون مرزی نیز همین موضع را داشتند و بدون کوچک‌ترین اندیشه و درنگی روی ایدئولوژی سازمان و کتاب‌ها و نوشته‌هایی که از سوی بنیانگذاران و کادر رهبری سازمان پخش شده است، همه‌گناه‌ها را به گردن مارکسیست‌هایی می‌انداختند که از بیرون، به درون سازمان رخنه کرده‌اند و با کنار زدن کادر مذهبی، رهبری سازمان را به دست گرفتند و این فاجعه را به بار آوردند.^۲

غلامرضا نجاتی نیز در نظری مشابه، برخی از واکنش‌های اعضا یا همفکران سازمان نسبت به انتشار بیانیه تغییر ایدئولوژی را این گونه تبیین نموده است: «مجاهدین مسلمان، مجاهدین مارکسیست را به خیانت، برادرکشی، مخالفت با اسلام، ضدانقلاب و فرصت طلب متهم کردند و گفتند: «... جای تردید نماند که یک جریان اپورتونیستی خیانت‌آمیز، با داعیه غلیظ چپ‌نمایی، از طریق یک کودتای ضدانقلابی، بر سازمان مجاهدین خلق ایران مسلط گردیده...» جدایی و انشعاب مجاهدین، به طوری که مجاهدین اسلامی ادعا کرده‌اند، ناگهانی و غیرقابل انتظار نبود... بسیاری از کسانی که به مارکسیسم گرویدند، از افراد مسلمان متعصب و معتقد به اصول توحید بودند.»^۳

در دی ماه ۱۳۵۴ نشریه «پیام مجاهد»، «بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق» مورخ آذر ۵۴ را

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۶، آذرماه ۵۴: صص ۱-۵.

۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۴۴.

۳. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: صص ۴۱۹-۴۲۰.

منتشر ساخت. این بیانیه «توسط گروهی از اعضای سازمان» صادر شده بود و طی آن نامه قبلی و درون سازمانی آنان خطاب به «رفقای مرکزیت» در شهریور ۵۴، انتشار عمومی یافته بود. نهضت آزادی خارج از کشور نویسندگان این بیانیه و نامه را «مجاهدین اصیل و راستین» توصیف نمود و صریحاً مواضع آنان را تأیید کرد.^۱ این بیانیه و نامه بعدها مکرراً در ضمیمه کتاب‌های منتشره خارج از کشور درباره سازمان، تجدید چاپ گردید.^۲ بر اساس آنچه که پس از پیروزی انقلاب انتشار یافت، نویسندگان اصلی آن رضا رئیسی (رئیس طوسی) و حمید نوحی بودند^۳ که در آن زمان در لندن عضو بخش خارجی سازمان بودند. و این نامه، «تا گذشت سه سال» پس از تغییر ایدئولوژی، «تنها اثر مکتوب و علنی در مبارزه با جریان انحرافی از جانب اعضای سازمان» نیز قلمداد شده است.^۴ تهیه کنندگان آن، بعدها تأکید کردند: «ما همیشه از آنجا که تشکیلات خارج را جز دنباله داخل نمی دانستیم هرگز نقش مستقلی برای آن قائل نبودیم و به خود اجازه نمی دادیم پیش از آغاز جریانی در داخل، از خارج کاری را آغاز کنیم. این بود که با توجه به اینکه نقش اصلی را برای اعضای سازمان در داخل قائل بودیم، به انتشار نامه به مرکزیت، اکتفا نمودیم. و تازه پاسخ آن را هم از داخل نشنیدیم. ما حق داشتیم که برای اقدامات بعدی منتظر برگشت صدایمان - عکس العمل نسبت به نامه سرگشاده - از داخل باشیم. که متأسفانه خبری نشد.»^۵

در نامه مزبور سابقه گرایش به مارکسیسم در ایدئولوژی سازمان این گونه تحلیل شده بود:

اگر سازمان ما به مارکسیسم رو آورد و آن را جزو مطالعات و آموزش‌های ایدئولوژیکی خود قرار داد، این کار با این آگاهی صورت گرفت که بنیاد فلسفی مارکسیسم (یعنی ماتریالیسم) دارای ایرادات اصولی فلسفی است و از یک پیش‌داوری خودمحوارانه مایه می‌گیرد و پذیرش این اصل فلسفی هیچ ربطی به ایدئولوژی و منافع اساسی درازمدت پرولتاریا ندارد. در عین حال سازمان ما به درستی دریافت که تئوری‌های علمی مارکسیسم به خصوص در رابطه با تفسیر تاریخ و کشف قانونمندی‌های آن و تحلیل طبقات و روابط زیربنا و روبنا و پدیده استعمار و... عناصر زیادی از حقیقت را در بر دارد که آشنایی با آن برای شناخت و تحلیل

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴: ص ۱.

۲. از جمله در ضمیمه کتاب‌های: «گامی فراتر در افشای منافقین»، «توطئه و تحول»، «اسناد منتشره سازمان، مدافعات».

۳. رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۸۲ و ۱۱۵ و ۱۶۶ - ۱۷۹.

۴. همان: ص ۸۳.

۵. همان: ص ۸۵.

درست پدیده‌ها و به خصوص در جریان یک تحول انقلابی اجتماعی ضرورت دارد... این طبیعی بود که رو برو شدن با مارکسیسم، با علم به این واقعیت که بنیاد فلسفی مارکسیسم دارای چنان ایراد اصولی است، مشکلاتی را در عمل (و حداقل از نظر تنوریک) به دنبال می‌آورد که مهم‌ترین آنها کیفیت جذب و هضم عناصر مثبت مارکسیسم و نه تجزیه مکانیکی آنها از بنیاد فلسفی‌اش می‌باشد... مارکسیسم‌گرایی برخی از رفقای ما در درون سازمان هیچ نباید و نمی‌تواند نماینده گرایش عام سازمان به سوی مارکسیسم و این عقب‌نشینی حقارت‌آمیز در برابر ماتریالیسم باشد... این مسئله که برخی از رفقای ما به دنبال یک سری مطالعات خود به مارکسیسم رو آوردند یک پدیده استثنایی و غیرعادی نیست. سازمان به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد نشان داده است که فرقی بین یک انقلابی مارکسیست و یا غیرمارکسیست در صورتی که با اعتقاد به محو هرگونه استثمار، صادقانه در راه انقلاب مبارزه کنند، قائل نیست... اکنون ما در برابر یک انحراف مشخص ایدئولوژیک - استراتژیک... نمی‌توانیم اجازه دهیم که گروهی غیرمؤمن به اصول ایدئولوژی بنیادی سازمان، تحت نام این سازمان به فعالیت خود ادامه داده و با اتخاذ شیوه‌های غیرصادقانه و فرصت‌طلبانه، آن را درست در اختیار خود بگیرند.^۱

«بیانیه دانشجویان دانشگاه» در آذرماه ۵۴^۲ و «بیانیه مسلمانان آگاه» در بهمن ماه ۱۳۵۴^۳ نیز در مقابله با «بیانیه اعلام مواضع...» مبتنی بر همان تحلیل نفوذ و توطئه و کودتای عده‌ای مارکسیست فرصت‌طلب، تهیه و تنظیم شده بود. جزوات و کتاب‌هایی که در سال‌های ۵۵ و ۵۶ توسط «سازمان دانشجویان مسلمان» و انجمن‌های اسلامی دانشجویی در آمریکا و کانادا و اروپا (تحت‌تأثیر و نفوذ نهضت آزادی خارج از کشور) در واکنش به بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان انتشار یافت دربردارنده همین دیدگاه بودند و آشکارا تلاش می‌شد، هویت و اعتبار و نام سازمان نجات داده شود. جزوات «گامی فراتر در افشای منافقین» توسط انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، «توطئه و تحول» توسط اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، «منافقان از دیدگاه ما» به قلم ابوالحسن بنی‌صدر، و «اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، مدافعات» با تنظیم سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا، از مهم‌ترین پاسخ‌هایی هستند که به «بیانیه» داده شدند و در خلال آنها از هویت ایدئولوژیک و سیاسی

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴: ص ۲.

۲. همان: صص ۱ و ۳.

۳. همان، ش ۳۸، بهمن ماه ۱۳۵۴: صص ۱ و ۴.

بنیانگذاران و کادرهای اولیه سازمان دفاع گردید. به ضمیمه جزوهٔ توطئه و تحول، اعلامیه مفصلی با امضای «روحانیون مبارز حوزه علمیه قم» مورخ ده خرداد ۱۳۵۶ نیز انتشار یافت که ضمن ارائه تحلیلی از جنبش‌های اسلامی در تاریخ معاصر ایران با تأکید بر قیام ۱۵ خرداد، تغییر ایدئولوژی سازمان به عنوان «خیانت یک مشت منحرف جاه‌طلب» به شدت محکوم شده و مروری بر مواضع گروه‌های مبارز مسلمان و مارکسیست ارائه شده بود.

بعدها این اعلامیه در جزوهٔ مستقلی با نام «به یاد حماسه‌آفرینان دوازدهم محرم»، بارها در اروپا و آمریکا انتشار یافت.

بخش خارجی «سازمان» در واکنش به پاسخ‌ها و حملاتی که علیه «بیانیه» اعلام تغییر ایدئولوژی صورت گرفته بود، همچنان بر ادعای خود مبنی بر آنکه وضعیت پدید آمده ناشی از تحول و تکامل طبیعی ایدئولوژی سازمان بوده است، پافشاری کرد و از جمله به تحلیل نفوذ چند نفر مارکسیست و خیانت و کودتای آنان، چنین پاسخ داد:

آقایان! یک لحظه اندیشیده‌اید که چطور شد یکی دو نفر «مارکسیست بی نام و نشان» توانستند به درون انقلابی‌ترین سازمان اسلامی رخنه کرده، تا مغز استخوان آن نفوذ کرده و رهبری را تصرف کنند؟ واقعاً اگر «این مسلمانان انقلابی» به قول شما آن قدر پخمه بودند، و این مارکسیست‌های کذایی آن قدر زرنگ که توانستند نه تنها در رهبری نفوذ کرده بلکه تمام استخوان‌بندی سازمان را مارکسیست کنند، پس آیا باز هم مطابق این «تحلیل» خودتان، این مارکسیست‌ها نبودند که شایستهٔ رهبری بودند؟... آیا - بنا به ادعای شما - ایدئولوژی‌ای که نتواند مدت ۱۰ سال کار انقلابی در یک سازمان انقلابی، به اندیشه و عمل سیاسی تشکیلاتی آن سازمان انسجام بخشد (به حدی که در مقابل رخنه یکی دو عنصر مارکسیست خدانشناس از هم پیاورد!) چگونه این تفکر می‌تواند در مقابل تهاجم همه جانبه امپریالیسم و... تاب مقاومت بیاورد؟... آقایان! شما برای رفقای شهید و قهرمان ما، برای رفقای اولیه سازمان ما، ریاکارانه نوحه‌سرای می‌کنید و به اصطلاح دل می‌سوزانید، اما بدترین اتهامات را، که زیب پیکر سست و بی‌رمق خودتان است، به آنها روا می‌دارید... تمام دست‌آوردهای سیاسی تشکیلاتی و ایدئولوژیک آنان را پوچ انگاشتید!... شما به ما توصیه می‌کنید: خوب! حالا که مارکسیست شدید، چرا صدایش را درآوردید؟... اینان، که از همان ابتدا و بنا به شمّ طبقاتی خود متوجه اختلافات اساسی ایدئولوژیک‌شان با ما شده بودند، فرصت طلبانه در انتظار، چشم بر روی تمام موارد اختلاف بستند و در محفل‌های خود - با ترس و لرز - جزوات ما را مطالعه می‌کردند و از

نشر و پخش آن جلوگیری می‌کردند، چرا که گویا رایحه کمونیسم از آنها به مشام می‌رسید. جالب اینجاست که این نشریات، اتفاقاً از آثاری بود که در سال‌های اول تشکیل سازمان به دست رفقای اولیه ما تدوین شده بود.^۱

تراپ حق‌شناس از اعضای اولیه سازمان که در جریان تغییر ایدئولوژی مارکسیست شد و هم‌اکنون در خارج از کشور به سر می‌برد، طی مصاحبه‌ای در سال ۱۳۸۰ چنین اظهار داشت:

به نظر من خیلی‌ها تغییر ایدئولوژی مجاهدین را عمدتاً از زمینه‌ای که داشت جدا می‌بینند. مجاهدین سال‌های ۴۰ و ۵۰، اول مبارز بودند و سپس مسلمان... از فرهنگ مذهبی‌ای که بر [ملت] ما حاکم بود، برای پیشبرد نظرمان استفاده می‌کردیم... در غالب کتاب‌های سازمان، نقل قول از بزرگان مارکسیسم در کنار آیات قرآن و نهج البلاغه دیده می‌شد. این که در سال ۵۲ رژیم شاه می‌گفت «مارکسیست‌های اسلامی» پر بی‌راه نمی‌گفت. (بگذریم که اولین بار این تعبیر را علیه گروه شایگان - شعاعیان به کار برد که توی خانه آنها هم آثار فداییان را دیده بودند و هم کتاب‌های مجاهدین را). به خاطر این که ما تکه بریده‌هایی از مارکسیسم و تکه بریده‌هایی از اسلام را کنار هم می‌گذاشتیم... به نظر من در آن جریان تغییر ایدئولوژی یک اصل وجود داشت که نادیده گرفته شده است و آن اصل این است که نباید به دیگران و به خودمان دروغ بگوییم. درست است که ما در این کار اشتباهاتی کردیم و خطاهایی مرتکب شدیم و خودمان هم در سال ۵۷ گفتیم و نقد کردیم... زمانی که تغییر ایدئولوژی چه در داخل کشور و چه در خارج عملی شد، چیز زیادی از اندیشه مذهبی در درون سازمان باقی نمانده بود... وقتی که [تغییر ایدئولوژی] اعلام شد، آن وقت بعضی می‌گفتند که یک شبه و ناگهان کودتا شده. این داستان است که گفته می‌شود... تغییر ایدئولوژی پروسه‌ای تدریجی داشته و [در سازمان] مقاومت در برابر آن برخی ایدئولوژیک بوده، برخی سیاسی و برخی هم حتی شخصی بوده است... اکثریت افراد سازمان تغییر ایدئولوژی را پذیرفته بودند... به رغم این اکثریت، چون سازمان مجاهدین یک سازمان مذهبی بود و چون این تغییر کلاً ماهیتش را عوض می‌کرد... ما مارکسیست‌ها بایستی می‌رفتیم و گروه خودمان را درست می‌کردیم، نه این که نام و هویت سازمان را غصب کنیم.^۲

۱. مجاهد (نشریه برون مرزی سازمان)، ش ۳، دی ۱۳۵۵: صص ۱۷ - ۲۹.

۲. نشریه آرش (چ پاریس)، ش ۷۹، آبان ۱۳۸۰: مصاحبه پرویز قلیچ خانی با تراپ حق‌شناس به بهانه انتشار کتاب «بر فراز خلیج» [فارس] نوشته محسن نجات حسینی.

۱۳۷۵

روزنامهٔ «مجاهد» در بیان مبارزهٔ ملت ایران با رژیم پهلوی

مجاهد

تلاش برای احیای فرهنگ و تمدن ایرانی

تلاش برای احیای فرهنگ و تمدن ایرانی

تلاش برای احیای فرهنگ و تمدن ایرانی

مهد و تیون

سید علی

من بخاک من بسوق الله لیقل ان یصلبوا علیا لیه
 امرای مجاهد...
 ...
 ...

خیانت و انحراف

مهد و تیون

در چند ماه گذشته تقاضای عالی مقام و نمایندهٔ ملت ایران...
 ...
 ...

اختناق و شکنجه در ایران

فدائیان اسلام سازمان بین‌المللی فلسطینی

فدائیان اسلام سازمان بین‌المللی فلسطینی...
 ...
 ...

استفکار خصوصی جهان و

استفکار در ایران که یکی از اوضاع انقلابی و غیر عادی...
 ...
 ...

تشریح از بنام مجاهدین خلق امامین از انظار
مجاهد
 نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه ۱۰، پ. م. ۱۱۱۱۱
 ارگان نهفت آزادی ایران (خارج از کشور)

یاد عاشورای حسن

این نبرد هرگز یک نبرد تاریخی که محمه آغاز کرد و در ساحل فرات پایان یافت نیست. حسی نبردی که در چهارمادسی - توادری - فوسسی یا فرقه ای باشد نیست. نبردی که اسلام آغاز کرد - نه نخستین نبرد است و نه آخرین نبرد - هرگز در هر کجا و هر گاه که برای عدالت روی در روی شتم سرخیزد - در این جهاد بزرگی که از آغاز تاریخ انسان آغاز شده است و همواره در همه نسلها و همه عصرها تعلقه ور بوده و خواهد بود شرکت کرده و بگفته امام صادقی: یا حسن در عاشورا و در کربلا شمشیر زده است. و این است معنای سخن عظیم و شورانگیزی که: هر روز عاشورا است و هر ماهی محرم و هر زمینی کربلا.

دکتر طوسی سخن عتسی - مدد حمیرین عدی

شماره ۲۷ دی ماه ۱۳۵۲ سال چهارم

بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق

هولطان عزیز، همان‌بیزیر که توسط گروهی از املهای سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شده است. حساوی تسامه است از این مجاهدین مرکزیت فعلی سازمان. بیانیه و نامه بسیار گویا، کامل بوده و روشن کننده بسیاری از حقایق میباشد. نهفت آزادی ایران ضمن تأکید مواضع این مجاهدین راستین، برای همت و عمل و اقدام آنان در این شرایط بحرانی، نگه بدون شک نشان دهنده احساس مسئولیت شدید آنان در برابر خدا و خلق قهرمان ایران محتش انقلابی و سازمان میباشد. ارج و منزلت فرمان قائل است. ما امید داریم که این مجاهدین اصیل و راستین مورد تصفیه از انگونه که در حق مجاهد شهید شریف واقعی صورت گرفت قرار نگیرند. ما بخصوص نگران سر نوشت آن برادران مجاهدی هستیم که بنام پندگی از طرف این کادرها و در رابطه با مسائل این نامه، و بد نیال دعوت "رفقای مرکزیت" در تماس مستقیم با آنهاست، و میباشیم.

پیشام مجاهد



بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

این بیانیه از بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران و بنام امام علی (ع) صادر شده است. این بیانیه در تاریخ ۱۳۵۲/۱۰/۱۰ در تهران صادر شد. این بیانیه در تمام نقاط ایران و خارج از کشور توزیع خواهد شد.

بیانیه دانشجویان دانشگاه

این بیانیه از بنام دانشجویان دانشگاه صادر شده است. این بیانیه در تاریخ ۱۳۵۲/۱۰/۱۰ در تهران صادر شد. این بیانیه در تمام نقاط ایران و خارج از کشور توزیع خواهد شد.

بیانیه گروهی از کادرهای سازمان - آذر ۵۴

□ تحلیلی پس از ده سال

تحلیل متأخر آن بخش از فعالان سیاسی که «تجددگرایان مذهبی» خوانده شده‌اند دربارهٔ تغییر ایدئولوژی و تصفیه‌های خونین درونی «سازمان»، از نوعی میانه‌روی محافظه‌کارانه برخوردار است. این بخش، که شاخص‌ترین نمایندگان آن در دههٔ ۵۰ شمسی تعدادی از اصحاب «حسینیۀ ارشاد»، بازمانده‌های «نهضت خدایپرستان سوسیالیست»، دانشگاهیان جوان حاشیۀ نهضت آزادی و پاره‌ای از اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی خارج از کشور بودند و پس از انقلاب تنی چند از شناخته‌شده‌ترین آنان در گروه‌های کوچک «جنبش مسلمانان مبارز» و «جاما» فعالیت می‌کردند، در تحلیل و برداشت خود، هم به جنبه‌های «ایجابی» (متکی به کارنامه و شخصیت مثبت بنیانگذاران و کادرهای نخستین) و هم به جنبه‌های «سلبی» مسئله پرداخته‌اند. برآیند جمع‌بندی ایشان در کتابچه‌ای تحت عنوان «بحران در خط‌مشی» در سال ۱۳۶۴ منتشر گردیده است. کتابچه مزبور بدون قید نام نویسنده در خارج از کشور انتشار یافت و در محافل سیاسی داخل و خارج به دکتر حبیب‌الله پیمان منسوب گردید. در این تحلیل که برای بررسی وضعیت سازمان در آن زمان، «نگاهی به بحران سال ۵۴» نیز ارائه شده بود، چنین آمده است:

بحران فکری که از مدت‌ها قبل تکوین یافته و نمونه‌های اولیهٔ آن از سال ۱۳۵۲ آشکار گردید، تدریجاً رو به گسترش نهاده، در آن تاریخ به نقطهٔ اوج خود رسید و با انفجاری پر سر و صدا و تکان‌دهنده سازمان را «دوپاره» و سپس متلاشی ساخت. پارهٔ اصلی و بزرگ آن، اعضای بودند که ایدئولوژی اسلامی را ترک کرده، پیرو مارکسیسم شدند و این تغییر مذهب را رسماً در بیانیۀ مفصل اعلام و توضیح داده و مدلل نمودند و پارهٔ کوچک‌تر بر اعتقادات خود باقی ماندند.

... مسلماً در ظهور این بحران، عوامل عقیدتی، سیاسی، تشکیلاتی و خصلتی، همه شرکت داشته‌اند. ولی بدون تفکیک این عوامل و تعیین مبنایی‌ترین آنها، عبرت‌اندوزی دشوار و تحلیل و پیش‌بینی حوادث بعدی غیرممکن خواهد بود.

بحران ظاهراً از وقتی آغاز شد یا تکوین پیدا کرد که پلیس سیاسی رژیم شاه در شهریور ۵۰، ضمن شناسایی قبلی اکثر اعضا و رهبران سازمان، در یک یورش ناگهانی و سریع حدود ۹۰ درصد اعضا و کادرهای آن را دستگیر نمود و چندی بعد نیز چند عضو اصلی پایه‌گذار در رهبری سازمان را در خانه‌ای، با هم و بی‌آنکه از سلاح‌های خود استفاده کنند، بازداشت نمود. این ضربه در حالی فرود آمد که هنوز سازمان رسماً یا علناً اعلام موجودیت نکرده و دست به

اقدام سیاسی و نظامی آشکار نزده بود.

... تضاد و دوگانگی ناشی از مارکسیسم‌زدگی که آنان [بنیانگذاران سازمان] در مبانی عقیدتی و منطق شناخت سازمان بر جای گذاشتند (و البته خود از آن بی‌اطلاع بودند) نقطهٔ یک سلسله تضادهای غیرقابل حل (در چارچوب مبانی عقیدتی رسمی سازمان) و یک رشته بحران‌های ادواری را پروراند و انسجام فکری - سیاسی سازمان را آسیب‌پذیر ساخت...
حوادث بعدی و روند تحولات، از ضربهٔ سال ۵۰ به بعد، شرایط را برای آشکار کردن تضاد و دوگانگی مزبور آماده ساخت. بدین نحو که مشکلات و مسائل ناشی از این ضربه از یک سو و سپس اشکالات و ناکامی‌هایی که در جریان انجام مشی مبارزهٔ مسلحانه سربلند کردند، این فکر را برای اعضای باقیمانده پیش آورد که با کدام منطق باید به تبیین و توضیح و حل این مسائل پرداخت؟ و اینکه چه ضعف درونی باعث بروز مشکلات و ناکامی‌ها و مسائل مزبور گردیده است؟

... در توضیح و تبیین و حل حیاتی‌ترین مسائل زندگی آنان، که همان مبارزهٔ مسلحانه با رژیم بود، بخش مذهبی عقاید سازمان کمترین نقشی بازی نمی‌کرد. سازمان اصول تشکیلاتی را کلاً از نظریات «لنین» دربارهٔ حزب، و مشی مبارزهٔ مسلحانه را از تجربیات کمونیست‌های چین، ویتنام، کوبا و سایر احزاب مارکسیستی، یا از روی نوشته‌ها و آثار نویسندگان این مکتب اخذ نمود.

... این سؤال طرح می‌شد که «پس عقیدهٔ مذهبی و شعائر و عبادات در برنامهٔ مبارزهٔ آنها با رژیم و نیل به پیروزی چه نقشی دارد؟»

... بحران عقیدتی طی دو سال - از ۵۲ تا ۵۴ - تدریجاً و با شتاب رو به تزایدی تکوین یافته رشد نمود. در این میان عده‌ای که در اندیشهٔ به دست گرفتن رهبری و کنترل سازمان بودند، به طور منظم و پیگیر سعی کردند ریشهٔ مشکلات تشکیلات و ناکامی در پیشبرد و گسترش مبارزهٔ مسلحانه را به دوگانگی و تضاد در عقیدهٔ سازمان نسبت دهند. البته در این داوری تا حدود زیادی حق داشتند. آنان مدعی بودند که «ذهنیت مذهبی» و فلسفی سازمان مغایر و متضاد با «علم مبارزه» و سازماندهی است و جلوی پیشرفت سازمان و تکامل مبارزه را سد کرده است. می‌گفتند: التقاط فکری به مثابه باری بر دوش اعضا و تشکیلات، سنگینی می‌کند و تنها راه خروج از بحرانی که سازمان را در بر گرفته، رفع التقاط و حل تضاد و دوگانگی مزبور، از طریق یکدست کردن عقاید سازمان به سود «علم» و تجربه و پراتیک و به زیان مقولهٔ ذهنی مذهبی است.

نادرست است اگر تصور شود راه دیگری جز مارکسیست شدن برای غلبه بر تضاد عقیدتی و

بحران فکری-سیاسی درون سازمان وجود نداشته است. مسلماً اگر کسانی با وضعیت فکری و خصلتی دیگری در رأس سازمان قرار داشتند و یا ابتکار عمل مبارزه عقیدتی در دست افرادی از سنخ بنیانگذاران اولیه سازمان بود، بحران مزبور به سمت دیگری هدایت می‌گردید. ... برخی عوامل دیگر هم بعداً اضافه شدند و زمینه را برای سوق دادن اکثریت اعضا و کادرهای جوان تازه وارد و نپخته، در آن موقعیت بحرانی، به سوی مارکسیسم تقویت نمودند. در صدر این عوامل باید از اصول تشکیلاتی سازمان یاد کرد که طی آن، شخصیت و استقلال اندیشه و اراده اعضا در سازمان «حل» می‌شود و به تبعیت و دنباله‌روی بی‌چون و چرا از رهبری عادت داده می‌شوند. مقام و ارزش رهبری و مرکزیت در سازمان و در میان اعضا به اندازه‌ای تقدس داده می‌شود که اعضا معمولاً در خود توانایی برخورد آزاد و انتقادی نمی‌یابند. اعضای سازمان تحت تأثیر روش‌های تربیتی و تبلیغاتی سازمان، خود را مجاز به نقد مواضع رهبری نمی‌دانند و صلاحیتی در این زمینه‌ها برای خویش قایل نیستند. رهبری را در همه زمینه‌ها بی‌عیب و نقص و ضعف، و مصون از خطا و انحراف می‌شناسند. کم نبودند افرادی که پس از اطلاع از تغییر مذهب رهبری، با وجودی که هضم این جریان برایشان دشوار بود و کوچک‌ترین دلیلی در توجیه و مشروعیت آن تصمیم‌نداشتند، با این استدلال که رهبری سازمان قطعاً اشتباه نمی‌کند و لابد حقیقتی در این کار هست که «آنها» بدان رسیده‌اند و «ما» صلاحیت درک و فهم آن را نداریم، تسلیم جریان ارتداد شدند.^۱

... روی هم رفته اصول غیرتوحیدی حاکم بر مناسبات درون سازمانی و روابط اعضا با رهبری، از عوامل عمده و مؤثر در رانده شدن انبوه بزرگی از اعضا به سوی مواضع جدید رهبری «مرتد» بود. عوامل زیر هم به نوبه [خود] کم و بیش در ایجاد زمینه مساعد «ارتداد» اعضا مؤثر بودند: پیشگامی چریک‌های فدایی در شروع عملیات مسلحانه، همکاری و وحدت در عمل با مارکسیست‌ها، ضربه سال ۵۱، مشکلات سازمان در پیگیری موفقیت‌آمیز مبارزه مسلحانه، حذف تقریباً تمامی کادرهای قدیمی و اولیه، توقف آموزش و کار ایدئولوژی، عمل زدگی، باز کردن درهای سازمان به روی سیل داوطلبان تازه - بی‌آنکه تمهیدات لازم آموزشی و شرایط رشد و ایجاد وحدت عقیده فراهم باشد، رخنه افرادی تازه‌کار و فاقد آگاهی‌های ایدئولوژیک و بیشتر عمل‌زده به درون مرکزیت، غلبه خصلت‌های آشکار ضد توحیدی و انگیزه‌های

۱. «آقای منتظری می‌گوید: در زندان به فردی از مجاهدین به نام آخوندی گفتم: تو هم از خانواده علم هستی و هم بر حسب آنچه که از بچه‌های نجف‌آباد شنیده‌ام، دم از قرآن و نهج‌البلاغه می‌زدی، حالا چرا یک دفعه مارکسیست شده‌ای؟ گفت: ما صد در صد تابع سازمانیم و چون سازمان تصمیم به تغییر ایدئولوژی گرفت، من هم قهراً از آن پیروی کردم.» جعفریان. جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی... ص ۲۴۴.

فرصت طلبانه در شخصیت و رفتار بعضی از این افراد. اینها و نظایرشان بیشتر شرط ظهور انحرافی بودند که ریشه در بنیان‌های عقیدتی و منطق‌شناخت سازمان داشت.

به عبارت دیگر نارسایی‌های عقیدتی، التقاط فکری و حالت دو منطقی سازمان، و کم‌مایه بودن دستاوردهای ایدئولوژیک، و عدم دسترسی اعضا به منظومه تمام‌عیار پیش‌توحیدی، و نادرستی منطق‌شناخت، و اصل حل شدن اعضا و تبعیت بی‌چون و چرا از رهبری، عوامل مبنایی در بروز بحران فکری و ارتداد بسیاری از اعضا در سال ۵۴ محسوب می‌شوند.

... مارکسیست شدن سازمان امری تصادفی نبود. می‌توان گفت که در برابر بحران حاصله، بیش از یک راه‌حل وجود داشت. از آن جمله ممکن بود سازمان تضاد خود را با توحیدی کردن کامل پیش، منطق‌شناخت و عمل خود حل نماید و از این راه، به التقاط عقیدتی و دوگانگی فکری پایان بخشند. ... «مارکسیسم» تنها راه قابل تصور نبود. مارکسیسم، هر چند در آن زمان تنها راه ممکن به شمار می‌رفت. مارکسیسم در ظاهر امر، مشکل عقیدتی سازمان را موقتاً و به‌طور سطحی حل می‌کرد؛ اما نمی‌توانست گره‌ها و اشکالاتی که در دل رشد و تکامل سازمان و مبارزه مسلحانه آزادی‌بخش وجود داشت، از پیش پای بردارد. چنانکه نه مرتدین (پورتونیست) و نه دیگر سازمان‌های مارکسیستی که هر یک برداشت خاص خود را از این منظومه فکری، راهنمای عمل قرار داده بودند، در عمل نتوانستند از بحران‌های سیاسی، تشکیلاتی و ناکامی در وصول به اهداف اعلام شده برکنار بمانند.

مارکسیست شده‌ها، که بعداً نام «پیکار» (سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر) بر خود نهادند، سرنوشتی بهتر از کسانی که بدون تجدیدنظر در مبانی عقیدتی سازمان مجاهدین، آن را تجدید بنا کردند، نیافته، با بحران‌های مشابهی روبرو شدند.^۱

گروه «پیکار» در سال ۵۸ با انتشار جزوه‌ای درباره جریان تغییر ایدئولوژی، ضمن انکار ابعاد گسترده ترورهای داخل سازمان و هم‌زمان با انتقاد به تصفیه‌های خونین پذیرفته شده در «بیانیه»، تحلیل خود را چنین بازگو نمود:

ایدئولوژی و جهان‌بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان‌بینی و شناخت، آمیزه‌ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان‌بینی و تفکر مذهبی، و از این جهت التقاط و دوآلیسم مشخصی را در خود نهفته داشت... در جهت‌گیری ایدئولوژیک سازمان مجاهدین، هسته رشد‌یابنده و حرکتی به سمت پذیرش مارکسیسم - لنینسیم، به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمتکش‌ها وجود داشت... زاده شدن یک

۱. بحران در خط‌مشی: صص ۴۷ - ۴۹ و ۵۲ - ۶۰.

جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، به نظر ما امر اجتناب‌ناپذیری به شمار می‌رفت... اینکه در عمل این حرکت اجتناب‌ناپذیر به چه شکلی می‌توانست بروز پیدا کند، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت. اگر این هدایت براساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می‌گرفت، مرزبندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می‌توانست به بی‌دردترین و اصولی‌ترین شکل صورت پذیرد... لیکن به سبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و به صورت انحصارطلبی و توطئه‌چینی انجام پذیرفت.^۱

در کتابچه «بحران در خط مشی»، در خصوص کارنامه مرکزیت سازمان در سال‌های ۵۲ تا ۵۴ و واکنش‌های فکری و تشکیلاتی درون زندان، این‌گونه آمده است:

مرتدین با شیوه‌های ناجوانمردانه و غیرانسانی، با اعضا و کادرهای مسلمان سازمان برخورد کردند. برای قبضه کردن قدرت و زیر فشار قرار دادن، آنان را خلع سلاح و از همه امکانات سازمانی محروم و بی‌دفاع و بی‌جا و پناه رها ساختند تا طعمه‌گرگان ساواک شوند. در بیرون، از شدت استیصال و فشار یا انفعال و یأس، کسی یارای جمع‌بندی و تجدید قوا نداشت. مرتدین برای رسیدن به مقصود، و به منظور برداشتن هر مانعی از سر راه و ممانعت از تجدید حیات سازمان، از ترور افراد مقاوم نیز خودداری نکردند.

شرایط در زندان با بیرون متفاوت بود و اعضا از زیر فشار رهبری مرتد آزاد و فارغ بودند؛ لذا عده‌ای از کادرهای مسلمان سازمان گردآمده شروع به تجدید سازمان و جمع‌بندی از «واقعیه» نمودند. متأسفانه در این جمع‌بندی به ریشه‌ها برخورد نکردند و آن را صرفاً یک اقدام فرصت‌طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده از پاسخ دادن به بسیاری سؤال‌ها در این زمینه طفره رفتند. آنها به این اکتفا کردند که ایرادات وارده از سوی منحرفین یا مرتدین را پاسخ گویند. حتی کسانی هم که آزادتر از رهبری کنونی سازمان [= رجوی] قضیه را بررسی نمودند و در تحلیل قضا یا گامی بلندتر به جلو برداشتند، در آن زمان در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژی سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند؛ ضعف‌ها و تناقضات درونی و ویژگی «دو منطقی» (التقاطی) آن را ندیده آشکار نمودند، و مدت‌ها بعد بود که به تجدید نظر در مبانی پرداختند.^۲

۱. تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۰.

۲. بحران در خط‌مشی: صص ۶۲-۶۳.

سیدحمید روحانی نیز دربارهٔ عدم تحلیل واقع‌بینانه جریان تغییر ایدئولوژی چنین می‌نویسد:

«رخنه مارکسیست‌ها در سازمان»، ... ماهرانه‌ترین شگردی بود که در آن روز و روزگار برای رهانیدن سازمان از سقوط و آشکار نشدن چهره اصلی و ایدئولوژی انحرافی سازمان به کار گرفته شد و زمینه را برای به صحنه آمدن دوباره سازمان، به نام خدا و اسلام، به سرکردگی عناصر وابسته و مرموزی مانند مسعود رجوی فراهم آورد. اگر در آن روز... انگیزه اصلی کژی، دگرگونی ایدئولوژی و بیراهه‌پویی سازمان ریشه‌یابی می‌شد و این حقیقت به درستی آشکار می‌گردید که ایدئولوژی آمیخته به جهان‌بینی اسلامی و جهان‌بینی ماتریالیستی سازمان، مایه و عامل اصلی کشیده شدن سازمان به سوی مارکسیسم - لنینسیم بوده است، دیگر زمینه‌ای برای رشد این کژاندیشان و ماتریالیست‌های مسلمان نما [= گروه رجوی] وجود نداشت و آنان بار دیگر در پی پیروزی انقلاب اسلامی بازیگر صحنه نمی‌شدند و جوانان این مرز و بوم را به نام اسلام گمراه‌نمی‌ساختند.^۱

○ «سازمان» و تحلیل‌های اولیه

کتاب «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ نما» که در بهار ۱۳۵۸ توسط «سازمان» منتشر شد و معرّف موضع رسمی آن - پس از انقلاب - در قبال جریان تغییر ایدئولوژی است، و بعدها آشکار شد که مسعود رجوی آن را نگاشته است، با مبنا قرار دادن تحلیل خیانت و انحراف عدّه معدودی افراد چپ‌نما، در موارد متعدد، کوشیده میان ماتریالیسم و مارکسیسم، تفکیک قائل شود، تا بدین وسیله «ایدئولوژی مارکسیسم» از مسئولیت تأثیر در اقدامات منفی و خشونت‌بار مرتدین، تبرئه گردد.

از جمله در این کتاب تأکید می‌شود که «ضرورت مطالعه مارکسیسم» و «تأیید عناصر و جنبه‌های حق و درست و واقع‌گرایانه مارکسیسم» از ابتدا در سازمان رواج داشت.^۲ در مورد ترورها و تصفیه‌های مقارن با تغییر ایدئولوژی، عاملان آن اقدامات «اپورتونیست‌های چپ نما»یی توصیف شده‌اند که آنان را «نه مارکسیسم، بلکه ایدئولوژی فرصت‌طلبی راهبر بود.»^۳ و چنین تصریح شده که «بی‌تردید نه ما [مجاهدین خلق] و نه هیچ مسلمان معتقد دیگر، کینهٔ شما [= عاملین ترورهای درون سازمان] را از مارکسیسم

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۴۵ - ۴۴۶.

۲. تحلیل آموزشی بیانیه...: صص ۹۰ و ۹۱.

۳. همان: ص ۱۱۳.

نخواهد ستاند.»^۱

در صفحات مختلف کتاب مزبور مرزبندی مکرر و مؤکدی بین مارکسیسم و «ایدئولوژی عاملان تغییر ایدئولوژی» صورت پذیرفته و اپورتونیسیم [= فرصت‌طلبی] به آماج اصلی و منحصر، تبدیل گردیده است: «به خاطر جنبه‌های انقلابی ضداستثماری مارکسیسم، روش ما [مجاهدین خلق] ضد اپورتونیسیم است، نه ضد مارکسیسم.»^۲ «ما هرگز حساب دست‌پروردگان و شاگردان مکتب فرصت‌طلبی را با مارکسیست‌های اصولی مخلوط نمودیم.»^۳

مشابه این دیدگاه در تحلیل‌ها و مواضع گروه پیکار نیز تکرار و تأکید می‌شد.^۴ ضمناً در کتاب «تحلیل آموزشی...» موضع‌گیری کادرهای خارج از کشور در سال ۵۴، نیز تأیید شده بود:

«نظر آن عده از مجاهدین «مقاومی» که در خارج از کشور فعالیت می‌کردند نیز نسبت به جریانات داخل سازمان در ایران... نیز در یک عبارت خلاصه می‌شود: «محکوم نمودن فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از نام مجاهدین»»^۵

نویسندگان بیانیه کادرهای سازمان، خود پس از پیروزی انقلاب با پذیرش این همگرایی در تحلیل جریان تغییر ایدئولوژی، به رغم آنکه یکی از علل اصلی مشکلات سازمان را «عدم بررسی عمیق جریان انحرافی سال ۱۳۵۴ و درس گرفتن از آن» دانسته‌اند^۶، نوع و چارچوب تحلیل خود را مجدداً تأیید کرده‌اند و به نقل از عباس داوری عضو مرکزیت سازمان تصریح نمودند که: «مفاد این نامه [= نامه شهریور ۵۴] دقیقاً با موضع و تحلیل ما (سازمان) در برابر جریان انحرافی یکی است.»^۷

سید محمد مهدی جعفری دربارهٔ رئیسی (رئیس طوسی) یکی از نویسندگان اصلی نامهٔ شهریور ۵۴ چنین می‌گوید:

۱. همان: همان صفحه.

۲. همان: ص ۱۴۱.

۳. همان: ص ۲۱۹.

۴. تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۲-۲۷.

۵. تحلیل آموزشی بیانیه...: ص ۶۹.

۶. رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: ص ۳۹.

۷. همان: ص ۸۲، پاورقی.

آقای رئیس طوسی در جریان تغییر ایدئولوژی سازمان، خودش و عده معدودی را از انحراف حفظ کرد. حتی با منحرفین، خصوصاً حسین روحانی درگیر شد... ایشان در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ با دکتر ابراهیم یزدی که مقیم آمریکا بود و در آن جا به مبارزه برون مرزی خود با رژیم پهلوی ادامه می‌داد، تماس برقرار کرد... دکتر یزدی که غالباً کارهای بخش برون مرزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور را رهبری و هدایت می‌کرد، از گروه مسلمان باقیمانده و از جمله رئیس طوسی حمایت کرد و با کمک آنها مجله مهم و تئوریک «پیام مجاهد» را منتشر کرد.^۱

در سال ۵۶، ابراهیم یزدی در جلسات انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا ضمن تأکید بر «منافق» نامیدن رهبری جدید سازمان پس از تغییر ایدئولوژی و تکرار تحلیل نفوذ «عده‌ای محدود» به سازمان و «ایجاد اختلاف و شکاف»،^۲ دیدگاه خود را این گونه تبیین کرد:

... آنهایی که [در سازمان] ایدئولوژی مارکسیسم را پذیرا شدند، (بنا به ادعای خودشان) از آن گروه جدا نشدند، اگر جدا شده بودند ما هیچ بحثی نداشتیم... طبق بیانیه خودشان، اینها در تحلیل نهایی، ۵۰ درصد از اعضا را اخراج کردند و کنار گذاشتند و فقط تعداد کمی از کادرهای مسلمان باقی ماندند... اگر ادعای ما را نپذیرند که: اینها از ابتدا مارکسیست بودند و هدفشان از ورود به سازمان مجاهدین، رخنه در آن و ایجاد تغییرات بود؛ و ادعایشان را بپذیریم که: در سازمان استحاله فکری پیدا کردند، که بعید نیست و امکان دارد و ما آن را انکار نمی‌کنیم، اما در آن موقع که این تغییر و تحول در موضع ایدئولوژیکی اینها رخ داد در حالی که در اقلیت کامل بودند و در یک سازمان انقلابی صداقت انقلابی حکم می‌کرد که از این سازمان جدا شوند و به یک سازمان و یا گروه مارکسیستی پیوندند و یا سازمان دیگری را از نو ایجاد نمایند، و هیچ کس هم به آنها ایراد نمی‌گرفت و نخواهد گرفت، علی‌رغم همه اینها، در سازمان ماندند و خواستند سازمان را وادار به تغییر ایدئولوژی نمایند، در حالی که در اقلیت کامل بودند. و اینجاست که اشکال و ایراد و خیانت و نفاق مطرح می‌شود... کسانی که می‌گفتند ابتدا مسلمان بودیم و بعد مارکسیست شدیم و در سازمان مجاهدین ماندند، با چه معیاری و با معیار کدام انقلابی و کدام مکتبی به خودشان اجازه دادند که پنجاه درصد از کادرهای مسلمان در سازمان انقلابی مجاهدین را کنار بگذارند؟... نه جوابی به اعلامیه گروهی از کادرهای سازمان دادند که این مسائل را مطرح کرده بود و نه در سطح عمومی و وسیع که این سؤالات مطرح است جوابی

۱. جعفری، سازمان مجاهدین... ص ۱۵۲.

۲. یزدی، بررسی جنبش‌های اسلامی و...: صص ۹ و ۲۹.

دادند... چریک‌های فدایی علی‌رغم اینکه مارکسیست هستند بسیاری از مسلمانان عمل آنها را تحسین می‌کنند و ما هم آنها را تحسین می‌کنیم... مورد تأیید ما هستند تا آنجایی که عملشان و کارشان در راه انقلاب باشد و این را به پای این مجاهدین مارکسیستی که در سازمان مجاهدین این نفاق را به وجود آوردند نمی‌شود گذاشت، که اینها از هم جدا هستند.^۱

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یزدی در این باره چنین نوشت:

در سال ۱۳۵۴، رویدادهایی در درون سازمان مجاهدین خلق بروز و ظهور علنی و عمومی پیدا کرد و نتایج عمیق و گسترده‌ای را در مناسبات فی مابین نیروهای اسلامی بوجود آورد... علی‌رغم برخی ایرادات که از همان ابتدا در اندیشه اسلامی سازمان مشهود بود، معذک به علت اهمیت و اثر آن مبارزات، سازمان توفیق یافته بود که بخش قابل توجه و عظیمی از جامعه را به خود جلب نموده و محور اتحاد همه نیروهای مسلمان گردد. قطعاً اگر همان رویه‌ای که توسط مجاهدین اولیه و مؤسسين سازمان پایه‌گذاری شده بود ادامه می‌یافت و در ضمن عمل، اشکالات و ایرادات ایدئولوژیک هم مرتفع می‌گردید، سازمان می‌توانست نقش و رسالت عظیمی را چه در دوران مبارزات و چه بعد از پیروزی ایفانماید... تغییر رهبری سازمان از یک گروه اسلامی به یک گروه مارکسیست - لنینیست یعنی مرتد شدن، که یک خیانت و انحراف آشکار و غیرقابل بخشش بود، ضربه‌های اساسی غیرقابل جبرانی را بر حرکت اسلامی وارد ساخت.^۲

سیدحمید روحانی در پاسخ به دیدگاه مزبور با استناد به آثار اولیه سازمان و دیدگاه‌های ایدئولوژیک

بنیانگذاران، تأکید می‌کند که:

گرایش سازمان به سوی مارکسیسم - لنینیسم نه تنها یک «انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیان‌های اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان»^۳ نبود بلکه از پیامدها و دستاوردهای نخستین آن بود. آنان که سازمان را به سوی مارکسیسم‌کشاندند، نه تنها «چند نفری مارکسیست» نبودند که در سازمان رخنه کرده باشند بلکه از اعضای نخستین سازمان بودند...^۴

۱. همان: صص ۵۰ - ۵۳.

۲. یزدی، آخرین تلاش‌ها در...: صص ۱۲ - ۱۳. نویسنده، بحث بیشتر درباره تغییر ایدئولوژی را به مقاله «درباره خیانت و انحراف» منتشره در نشریه پیام مجاهد سال ۵۴، ارجاع داده است، ص ۳۰۷. بنا به این قرینه، بایستی نویسنده مقاله مزبور را ابراهیم یزدی دانست.

۳. جملات داخل گیومه در این نقل قول، از مقاله «درباره خیانت و انحراف» گرفته شده است.

۴. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۴۲ - ۴۴۳.

کریم رستگار از اعضای اولیه سازمان که چند سال در زندان بوده، معتقد است مرکزیت درون زندان سازمان نقش اول را در انحراف ایدئولوژیک داشت و حاضر نبود به تصحیح اشتباهات ایدئولوژیک سازمان بپردازد، می‌گوید:

نکته‌ای که در مورد سازمان خیلی مهم بود، این بود که هیچ‌کسی به خودش اجازه نمی‌داد در مورد مارکسیسم شک کند. این قدر خودباخته مارکسیسم بودند که من به یاد دارم که زمانی با یکی از افراد مرکزیت صحبت می‌کردم و او می‌گفت ده انقلاب در جهان براساس تکیه بر همین ایدئولوژی علمی مارکسیسم پیروز شده است و تو چه حرف بیهوده‌ای می‌زنی... او می‌خواست بگوید که تو بی تجربه هستی و این حرفها را مبنی بر اینکه مارکسیسم از پایه غلط است، بیهوده می‌زنی.^۱

حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی با اشاره به رویدادهای اوایل دهه پنجاه و اوج‌گیری حرکت‌های مسلحانه، درباره تغییر ایدئولوژی سازمان و ابعاد و آثار آن چنین می‌گوید:

این جریان [مبارزه مسلحانه] به همین صورت ادامه پیدا کرد، تا سال ۵۴ که انشعابی پیش آمد و ضمن آن مسائلی افشا شد، که سرخوردگی مذهبی‌ها را از مبارزه مسلحانه به دنبال داشت. یعنی یک علامت سؤال جدی برایشان پیدا شد که این بچه‌ها در جریان زندگی مخفی و قطع رابطه با محافل دینی و علما به انحراف و کفر کشیده می‌شوند... پس از انشعاب در مجاهدین و درگیری‌های داخلی آنها و کشتن و لو دادن یکدیگر... مردم از این انشعاب و انحراف ضربه روحی خورده بودند. کار مهمی هم [به عنوان نتیجه مبارزه مسلحانه] نشده بود. مذهبی‌ها از مبارزه مسلحانه دل خوشی نداشتند، هر چند که مارکسیست‌ها از ارتداد منافقین خوشحال بودند. یک تحلیل هم منافقین داده بودند که مبارزات مسلحانه در روند تکاملی به مارکسیسم می‌رسد... سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان [= امام خمینی] گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به شکلی اینها [= سازمان مجاهدین] را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید... بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها، حالا می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است. ما سه چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر در می‌آورند...» من با بنیانگذاران مجاهدین خلق مثل حنیف‌نژاد و... از نزدیک آشنا نبودم، دوردور شناختی اجمالی داشتم. بعدها با بعضی از اعضای اینها گفت و گوهایی میان من و آنها پیش آمد. برداشت من در مجموع این است که آنها مسلمان بودند، مارکسیسم را هم قبول

۱. نشریه چشم‌انداز ایران، ش ۲۱: ص ۷۴.

داشتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسلام نداشتند، تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی‌دیدند... تلاششان این بود که به یک صورتی اسلام را با مارکسیسم منطبق کنند، با این باور که اسلام هم همان را می‌گوید که مارکسیسم... احساس می‌شد که در همهٔ موارد مباحث ایدئولوژیک سازمان [مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد، این انحراف بزرگی است].^۱

○ بررسی میدانی پیامد تغییر ایدئولوژی

حمیدرضا جلالی پور در مقاله‌ای، با اشاره به دو واقعه تغییر ایدئولوژی و افشای مسائل اخلاقی سازمان در سال ۵۴ آثار آنها بر نسل جوان مبارز آن زمان را با استناد به یک پژوهش میدانی چنین تبیین کرده است: «اولین حادثه، تغییر مواضع ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین از ایدئولوژی اسلامی به ایدئولوژی مارکسیستی (به عنوان تنها مکتب علمی مبارزه) بود. مجاهدین مارکسیست شده بعداً چند تن از عناصر وفادار به اسلام را مانند شریف واقفی که در برابر تغییر ایدئولوژی مقاومت می‌کردند تصفیه سازمانی و به شهادت رسانیدند. حادثه دوم، برقراری روابط نامشروع بین پاره‌ای از مردان و زنان درون سازمان بود. این دو حادثه اثر عمیقی بر روحیه جوانان مسلمان و انقلابی که دارای احساسات پاک دینی و انقلابی بودند گذاشت.

در مقابل این دو حادثه، جوانان مسلمان، شاهد شخصیت‌های مبارز و روحانی بودند (که اغلب آنها از شاگردان امام خمینی بودند) که راه او را به لحاظ سیاسی و فکری پس از سال ۴۲ ادامه می‌دادند. که یا همچون حجة الاسلام سعیدی و غفاری در زیر شکنجه‌های ساواک شهید شده بودند و یا همچون آية الله طالقانی، منتظری، مهدوی کنی و حجة الاسلام حجتی کرمانی، رفسنجانی در زندان‌های شاه و یا همچون آية الله خامنه‌ای در تبعید به سر می‌بردند و یا همچون آية الله مطهری و مفتاح و موسوی اردبیلی در تهران مشغول فعالیت‌های فکری و اسلامی بودند. لذا رفته رفته جوانان انقلابی که یک روزی اوج ایثارگری خود را در این می‌دیدند که بتوانند به عضویت سازمان مجاهدین درآیند و در نبرد مسلحانه شرکت کنند، ترجیح می‌دادند در مباحث روحانیون مبارز و در محافل مذهبی شرکت کنند و با آنان همدلی کنند و در مباحث ایدئولوژیکی تأمل بیشتری نمایند. (پانویشت مقاله: [از ۶۰ نفری که در آن زمان دانشجوی

۱. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱: صص ۲۴۵-۲۴۶ و ۲۴۸ و ۲۵۰.

بوده و نگارنده از آنان مصاحبه نموده، ۵۰ نفر آنها خود در معرض چنین تجربه‌ای قرار داشتند و از تغییرات درون سازمان مجاهدین سخت متأثر و متألم گردیده بودند و متقابلاً این دانشجویان در مجالسی که روحانیون مبارز در آن سخنرانی می‌کردند خصوصاً در مجالس سخنرانی آیه‌الله مطهری شرکت می‌کردند.^۱

هادی خانیکی که خود از اعضای قدیمی سازمان در شیراز بوده و در سال ۵۰ و ۵۱ به زندان افتاده است، در این باره می‌گوید:

ایمده از جریان تغییر ایدئولوژی [در اینجا آن کاستی‌ای که در سازمان از قبل هم وجود داشت بیشتر آشکار شد و آن اینکه سازمان به عنوان یک تشکیلات سیاسی، مخفی و انقلابی عهده‌دار اموری شده بود که می‌خواست همه‌اش را خود به تنهایی انجام بدهد. در حالی که انجام این امور توسط یک سازمان مخفی نه امکان‌پذیر است و نه مطلوب. از جمله اینکه می‌خواست تمام مسائل فکری را هم خود تدوین و تنظیم کند. اتفاقی که از سال ۱۳۵۴ به بعد به خوبی مشهود است، توجه به این کاستی است... در این شرایط چیزی که ما مجموعاً به دنبال آن بودیم این بود که با افراد صاحب‌نظر نسبت به مسئله مبارزه اسلامی و روشنفکری دینی ارتباط داشته باشیم. از آن طرف هم افراد متفکر و حساس نسبت به این مسئله، خودشان پی‌گیر بودند. در همان سال‌های ۵۴ به بعد مجموعه‌ای که در آن آقایان شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، مطهری، باهنر، دکتر مفتاح، دکتر پیمان و فکر می‌کنم آقای بازرگان هم بودند، دور هم می‌نشستند که ببینند چه باید کرد؟ آنقدر ضربه روی اینها تأثیر گذاشته بود... با این حال و هوا همه به این فکر افتاده بودند که کاری کنند که به این شبهات [سازمان مارکسیست شده] جواب بدهند. از جمله از کانون‌های فعال مذهبی مثل مساجد فعالی که در تهران بود مثل مسجد جویستان که آقای موسوی خوئینی‌ها بودند، مسجد جاوید، مسجد جلیلی که آقای مهدوی کنی بودند، مسجد امیرالمؤمنین که آقای موسوی اردبیلی بودند، مسجد قبا که آقای مفتاح بودند. مثلاً مسجد جاوید از آیه‌الله خامنه‌ای دعوت می‌کردند که زندگی و سیره ائمه را ارائه می‌دادند.^۲

۱. مقاله علل و شرایط کوتاه مدت بسیج انقلابی / فرصت‌ها و چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی - نوشته حمیدرضا

جلایی‌پور، روزنامه صبح امروز ۲۰/۱۱/۷۷: ص ۶.

۲. نشریه چشم‌انداز ایران، ش ۲۵: صص ۵۶ و ۵۷ - ۵۸.